



متافیزیک نزد هایدگر/یکی انگاشتن وجود و موجود

هایدگر اصطلاح متافیزیک را برای نامیدن دوره تفکر اروپایی از افلاطون تا نیچه و عالم‌گیر شدن آن به کار می‌گیرد.

هایدگر اصطلاح متافیزیک را برای نامیدن دوره تفکر اروپایی از افلاطون تا نیچه و عالم‌گیر شدن آن به کار می‌گیرد. این تفکر مبتنی است بر یکی انگاشتن وجود و موجود در برابر نگاه تمایز وجود از موجود.

به گزارش خبرگزاری مهر، متن زیر یادداشتی از سید مجید کمالی، نویسنده، مدرس و پژوهشگر فلسفه است که با عنوان «متافیزیک نزد هایدگر» نگاشته شده است؛

هایدگر اصطلاح متافیزیک را برای نامیدن دوره تفکر اروپایی از افلاطون تا نیچه و عالم‌گیر شدن آن به کار می‌گیرد. این تفکر مبتنی است بر یکی انگاشتن وجود و موجود در برابر نگاه «تمایز وجود از موجود». او می‌نویسد: «تمایز موجود و وجود در ناچیزی تفاوتی صرفاً باز نمودی (تفاوت منطقی) رانده می‌شود، اگر اصولاً خود این تفاوت، فی‌نفسه، در بطن متافیزیک، به ساحت آگاهی برسد؛ به بیانی صریح، چنین چیزی، رخ نداده و نمی‌تواند رخ دهد، چراکه تفکر متافیزیکی صرفاً در تفاوت است که می‌پاید، اما به طریقی که از منظر آن، خود وجود، سنجی از موجود است».

اگر در متافیزیک افلاطون و تابعینش در فلسفه اروپایی، امور حسی از امور فراحسی، ماتریالیسم از ایدئالیسم متمایز می‌شود، بنابراین متافیزیک با متمایز کردن وجود از موجود دوام می‌آورد، اما در توانش نیست که این تمایز را تفسیر کند. تفکر متافیزیکی، به جای آنکه «خود وجود» و «موجود» را در «تفاوت» شان به فهم درآورد، صرفاً می‌تواند از مشتقات این سه مولفه سازنده، وحدتی را پدید آورد.

وقتی متافیزیک، «چهارچوبی را برای نظم زمین که گمان می‌رود هنوز دیر زمانی می‌پاید» به دست می‌دهد، عنوان «غلبه بر متافیزیک»، محل نزاع خواهد بود. هایدگر متوجه این مشکل شده بود. متافیزیک را نمی‌توان «همچون دیدگاهی رد کرد» و همچون «آموزه‌ای که دیگر نتوان بدان باور داشت و از آن جانب داری کرد به فراموشی سپرد». مفهوم «غلبه» این حس را القا می‌کند که آدمی می‌تواند مرزی خیالی را پشت سر بگذارد و به مرزی دیگر گذر کند؛ از همین روست که هایدگر بر «طول کشیدن» این رخداد صحنه می‌گذارد؛ رخدادی که در محاجه دائم با متافیزیک نهفته است. بنابراین این پارادوکس &ndash؛ پارادوکسی که «غلبه بر متافیزیک» (ظاهراً) آن را فرا آورده &ndash؛ حاصل می‌آید که متافیزیک یا مفاهیم بنیادین آن همواره باید مضمون پردازی شود؛ اما نه از طریقی دلبخواه، بلکه از منظر «ضرورت تاریخی» که دیگر صرف ضرورت فلسفی نیست.

بدین واسطه است که می‌توان به «پرسشی دیگر» یا «تفکری دیگر» دست یازید. طبق نظر هایدگر، «غلبه بر متافیزیک»، بهتر از عبارت «رفع» (Verwindung) متافیزیک، معنا را می‌رساند. مفهوم «رفع» بدین معناست که امری را بواسطه محاجه مدید، بتوان بی‌اثر کرد. به عنوان مثال، به هنگام «رفع» یک ضایعه یا صدمه در ضمن دوره طولانی مدت بهبودی، شخص بیمار نسبت به خودش بی‌تفاوت نیست بلکه دلمشغول خود است چراکه باید مراعات حال خود را بکند. بنابراین، معنای «رفع»، این است که مضمون پردازی متافیزیک در ادامه، در و بواسطه شریاطی از بین خواهد رفت.

در رابطه با «غلبه بر متافیزیک»، بی‌تردید این پرسش مطرح است که آیا اصولاً ممکن است، حوزه‌ای را که برای اولین بار مفاهیم بنیادین تفکر را در اختیار ما قرار داده، آگاهانه کنار نهاد؟ آیا تفکری فراسوی تفاوت امور محسوس و نامحسوس، عام و خاص، کل و جزء یا هویت و غیریت می‌تواند وجود داشته باشد؟ هایدگر بواسطه آگاهی از این تردید و از سر تفکر، هیچگاه از «تفکر پسا متافیزیکی» سخن نگفت، بلکه همواره از نوعی «تفکر انتقالی» به منظور «تمهید پرسشی دیگر» سخن به میان آورد. از این رو، شایسته است، «غلبه بر متافیزیک» را تاملی درباب مرزهای متافیزیک در قلمرو آن دانست نه صرفاً تفکری در فراسوی آن.

تاریخ فلسفه، تنها، اثری به جا مانده از تصمیم‌ها و آرا نظری نیست. بلکه بیشتر، این امکان را می‌گشاید که کنش‌های بی‌وقفه آدمی در قرون متمادی را به فهم درآوریم. تاریخ تفکر &ndash؛ و همچنین تاریخ سیاست &ndash؛ بواسطه برخی آراء و تصمیم‌های ماخوذه در فلسفه افلاطون و ارسطو، تعین یافته است. این تاریخ، تاریخ متافیزیک است. سنت فلسفه اروپایی، بنا را بر این گذاشته است که در پرسش از حقیقت خود را به قلمرو گزاره، یعنی به قلمرو

منطق، محدود کند. متافیزیک در جریان تاریخ عقلی مغرب زمین، خود را همچون ابزاری لااقتضا برای غلبه بر آدمیان و اشیاء نشان داده است. متافیزیک، بواسطه اراده سوژه خودبنیاد که اهمیتی روزافزون یافته است به وسیله ای تمام بدل شده که به مدد آن هر امر غیر منطقی به حاشیه رفته است. از همین روست که هایدگر، از نحوه ای غلبه ضروری بر متافیزیک سخن می راند. مقصودی که او را بر آن می دارد تا پرسش هایی دیگر و خلاف آمد عادت مهیا کند.

هایدگر در درس گفتارهای آغازین خود و همچنین در وجود و زمان از وظیفه «تخریب» هرمنوتیکی - پدیدارشناختی «تاریخ اونتولوژی» سخن می گوید. این تخریب، بدین معناست که از طریق شروح و تفاسیر درازدامن «مفاهیم بنیادین وجودشناختی» به درون «تجاریبی اصیل» که در آنها این مفاهیم بنیادین قوام یافته اند بازگردیم تا از این طریق معنای آغازین آنها آشکار شود. این تخریب، «به لرزه درآوردن سنت وجود شناسی به معنایی منفی» نیست؛ در عین حال به معنای خردکردن سنگی با چکش نیست (ضمن آنکه هم معنی تفلسف «با چکش» آنطور که نیچه در نظر داشت هم نیست)، بلکه همچون است با تکان های الک جویندگان طلا که بواسطه آن، به تدریج طلای گرانبیست درحالی که قطعات پوشاننده آن جدا می شود، رخ می نماید. با این همه، در اینجا معنایی «منفی» در کار است. این تخریب، ناظر است به «نحوه رفتار سلطه جویانه تاریخ وجودشناسی». این معنا، نتیجه کارکرد نامعلوم و غیر قطعی آن است. اگر به لحاظ فلسفی، ضروری شده باشد که به معنای آغازین «مفاهیم بنیادین وجودشناسی» بازگردیم، در آن صورت ناتمام بودن و تحریف معنی بحث ها و مناقشات متافیزیکی روز، معلوم می شود.

«تخریب تاریخ وجودشناسی»، تاریخ فلسفه را به محاق نمی برد؛ برخلاف واجد این اهمیت سرنوشت ساز است که در ابتدا تاریخ متون بنیادین و تفاسیر آنها را پدیدار کند. هایدگر با تخریب خود، افقی بی انتها از محاجه های هرمنوتیکی را می گشاید. فلسفه هرمنوتیکی هانس گنورگ گادامر، به نحو چشمگیری از طرح و توضیحات او بهره مند است. همچنین، فلسفه ژاک دریدا، اساساً به عنوان نوعی تفسیر ساختارشکنانه از متون اصلی سنت فکری اروپایی است که ویژگی می یابد. هایدگر در خطابه منطق به مثابه پرسش از ذات زبان در ترم تابستانی سال ۱۹۳۴، از «تکلیفی بنیادین» سخن می گوید: «به لرزه درآوردن منطق از بنیاد». علاوه بر این متذکر این نکته می شود که «به لرزه در آوردن منطق، که از ۱۰ سال پیش بدان همت گمارده ایم، مبتنی است بر نحوه ای تغییر در خود دازاین ما». یک سال بعد، او در خطابه مقدمه ای به متافیزیک، تاکید می کند که منطق را باید «از بنیاد از لولا به در آورد».

هایدگر، اینچنین، «تخریب تاریخ وجودشناسی» را در اواسط دهه ۳۰ ادامه داده و آن را پیش می برد. با وجود این، هدف این پروژه تا حدی تغییر می یابد. «به لرزه در آوردن منطق»، پا به پای «دگرگونی» تاریخمند «خود دازاین ما» رخ می دهد. این امر، اساساً همان مولفه «تغییر» تاریخمند تفکر و کنش است.